

چارچوبی تحلیلی برای مفهوم امنیت از منظر سازه انگاری

دکتر مجید عباسی اشلفی* / مرتضی فرخی**

چکیده

مطالعات امنیتی سازه انگاری در روابط بین‌الملل، کار خود را با نقد برداشت عقلانیت‌گرایانه نئورئالیست‌ها و نئولیبرال‌ها آغاز می‌کند. سخن روشن اندیشمندان سازه انگاری این است که تصمیمات و مواضع بازیگران، براساس برداشتی است که طی تعامل با دیگران به دست می‌آورند و پیش از شروع تعامل، هویت و منافع قابل تصور نیست. به گفته نیکلاس اونف، جهان پیش‌رو جهانی است که ما می‌سازیم نه اینکه خود قواعد لایتغیری داشته باشد. این ما هستیم که جهان را معنا و اداره می‌کنیم. تحلیل سازه انگارانه از مفهوم امنیت به دلیل ظهور و گسترش جامعه شبکه‌ای و پسا صنعتی و همچنین با توجه به تاکید بر نقش محوری انگاره‌ها، ساخت بین‌الذهانی واقعیت و مرتبه برجسته هویت، توانسته است نگرش مکانیکی نئورئالیستی را تعدیل و تحلیلی کیفی از مفهوم امنیت ارائه دهد.

کلید واژه‌ها

سازه انگاری، امنیت، روابط بین‌الملل، گفتمان، هویت، انگاره‌ها

* استادیار علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج

** پژوهشگر ارشد رشته علوم سیاسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، مرکز تحقیقات علوم انسانی و اسلامی

مقدمه

فهم سازه انگارانه امور در اواخر دهه ۱۹۸۰ و با انتشار کتاب «جهانی که ما می‌سازیم» (Onuf, 1989:3-8) نوشته نیکلاس اونف^۱ و کتاب «قواعد، هنجارها و تصمیمات» اثر فردریش کراتوچویل^۲، وارد مباحث علوم سیاسی و روابط بین‌الملل شد. یک دهه پس از آن دو نویسنده، الکساندر ونت^۳ که خود تحصیل کرده و محقق علوم سیاسی بود، کتاب «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» را منتشر کرد (Wendt, 1999:7-17). کتاب ونت تعریض و نقدی بر کتاب «نظریه سیاست بین‌الملل» کنت والتز (Waltz, 1979) بنیانگذار مکتب نئورئالیسم بود که به مدت دو دهه، مکتب مسلط در روابط بین‌الملل به شمار می‌رفت و هنوز هم مورد استناد و وثوق محققان و مکاتب متعددی می‌باشد. با انتشار کتاب ونت، مکتب کانستراکتیویسم ظهور کرد و شیوه فهم و نقد نوینی در ادبیات روابط بین‌الملل و علوم سیاسی آغاز گردید. به طوری که امروزه مسائل راهبردی و روابط خارجی بسیاری از کشورهای جهان براساس چارچوب نظری ونت مورد بحث و سنجش قرار می‌گیرد.

علاوه بر اونف، فردریش کراتوچویل هم در کتاب خود یعنی «قواعد، هنجارها و تصمیمات»^۴ نگرش عقلانیت‌گرایانه نئورئالیست‌ها و نئولیبرالیست‌ها را به باد انتقاد گرفت و سهم قواعد و هنجارها در تصمیمات را بیش از عقلانیت‌ابزاری (ملاحظه رابطه هزینه - نتیجه عینی) دانست. به گفته کراتوچویل، انتخاب انسان‌ها، همیشه عقلانی نیست؛ بلکه مجموعه فرایندهایی که ما انسان‌ها وارث و حامی آنها شده‌ایم، طیف انتخاب‌های ما را شکل می‌بخشد (Ruggie, 1998: 40).

هر چند اونف و کراتوچویل اثر خود را حدود یک دهه زودتر از الکساندر ونت منتشر کردند، اما تحلیل سازه انگاری بیشتر با نام و اثر ونت شناخته می‌شود. ونت در سال ۱۹۹۹ در «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل»، کانستراکتیویسم را در حد یک مکتب فکری مطرح ساخت. وجه تمایز تحلیل ونت بیشتر به کلمه «اجتماعی» مربوط است که در عنوان کتاب او درج شده است. «نظریه اجتماعی سیاست بین‌الملل» ونت بیشتر پاسخنامه‌ای است به کتاب کنت والتز با عنوان «نظریه سیاست بین‌الملل». کنت والتز از منظر نئورئالیستی مناسبات بین‌المللی را بر

1- Nicolas Onuf

2- Fredrich Kratochwil

3- Alexander Wendt

4- Rules, Norms & Decisions

اساس محوریت ساختار بین‌المللی و نقش ممتاز مهم‌ترین بازیگران این ساختار یعنی دولت‌ها تحلیل کرده بود؛ اما ونت اثر والتز را به دلیل نادیده گرفتن انگاره‌ها، مفروضه‌ها و به‌طور کلی فرآیند اجتماعی شکل‌گیری سیاست بین‌المللی، ناقص و نیازمند تکمیل دانست و نکاتی در تحلیل سیاست بین‌الملل عنوان داشت که تاکنون به وضوح گفته نشده بود. مقاله حاضر در درصد آن است که از رهگذر بررسی نظریه سازه‌انگاری چارچوبی نظری و مدل مفهومی برای امنیت ارائه کند.

در بررسی سازه‌انگاری به‌عنوان چهارچوبی برای تحلیل مفهوم امنیت، ابتدا به مبانی هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی این گفتمان پرداخته می‌شود.

گفتار اول : هستی‌شناسی

مباحث هستی‌شناختی به وضوح کانون اصلی توجه سازه‌انگاران را تشکیل می‌دهند. بسیاری بر آن‌اند که مهم‌ترین مساهمت سازه‌انگاری در روابط بین‌الملل در بعد هستی‌شناختی است و سازه‌انگاران اساساً کانون بحث در حوزه روابط بین‌الملل را از معرفت‌شناسی به هستی‌شناسی منتقل کرده‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۴). توجه سازه‌انگاران از یک‌سو، به انگاره‌ها، معانی، قواعد، هنجارها و رویه‌هاست. تأکید آنها بر «نقش تکوینی عوامل فکری» است که آنها را در برابر «مادی‌گرایی» حاکم بر جریان اصلی در روابط بین‌الملل قرار می‌دهد و در عین حال، به دلیل پذیرش اهمیت واقعیت مادی آنها را از پس‌ساختارگرایان متمایز می‌سازد.

در برداشت هستی‌شناختی سازه‌انگاران دیوید دسلر از مدل گشتاری^۱ ساختار بین‌المللی، ساختار هم شامل منابع (به‌معنای خصوصیات فیزیکی تشکیل‌دهنده توانمندی) است و هم قواعد (یعنی رسانه‌هایی که کنشگران از طریق آنها با هم ارتباط برقرار می‌کنند و میان‌کنش‌های خود هماهنگی ایجاد می‌نمایند). بنابراین استفاده از منابع و توانمندی‌ها در چهارچوبی معنایی صورت می‌گیرد. قاعده به معنای فهم این مساله است که در یک شرایط اجتماعی خاص چگونه باید عمل کرد. از دید دسلر دو دسته از قواعد یعنی قواعد تنظیمی^۲ و قواعد تکوینی^۳ اهمیت دارند.

1- Transformational Model

2- Regulatory rules

3- Constitutive rules

به بیان دیگر، سازه‌انگاران بر ابعاد مادی و غیرمادی حیات اجتماعی تأکید دارند. امانوئل آدلر به خوبی این دو وجه را در تعریف خود از سازه‌انگاری جمع کرده است. او سازه‌انگاری را دیدگاهی می‌داند که نشان می‌دهد «چگونگی شکل دادن جهان مادی به کنش انسانی و شکل گرفتن جهان مادی توسط کنش و تعامل انسانی وابسته به تفاسیر پویای هنجاری و معرفت‌شناختی جهان مادی است. این به معنای نقش جهان مادی در برساختن جهان اجتماعی است» (Wendt, 2004: 33-36).

الکساندر ونت در موضع‌گیری شبیه به علم‌گرایان بر آن است که: (۱) جهان مستقل از ذهن و زبان ناظران منفرد وجود دارد؛ (۲) نظریه‌های علمی نوعاً به این جهان اشاره دارند؛ (۳) حتی اگر این جهان مستقیماً قابل مشاهده نباشد. اما او در عین حال قائل به تفاوت میان «انواع طبیعی»^۱ و «انواع اجتماعی»^۲ است: (۱) انواع اجتماعی از نظر زمانی و مکانی خاص‌ترند؛ (۲) انواع اجتماعی وابستگی بیشتری به اعتقادات کنشگران دارند؛ (۳) انواع اجتماعی بیشتر وابسته به رویه‌های انسانی‌اند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

از نظر ونت، واقع‌گرایی، نواقح‌گرایی و نولیبرالیسم مادی‌گرا هستند به این معنا که «بنیادی‌ترین فاکتها در مورد جامعه» را «سرشت و سازماندهی نیروهای مادی» می‌دانند و در برابر معناگرایان قرار می‌گیرند که بنیادی‌ترین فاکتها را «سرشت و ساختار آگاهی اجتماعی» می‌دانند که به معنای «توزیع انگاره‌ها و شناخت هاست. ونت با تکیه بر آراء تعامل‌گرایان نمادین بر آن است که اولاً، اشخاص بر اساس معانی‌ای که چیزها و سایر کنشگران برای آنها دارند عمل می‌کنند؛ و ثانیاً، این معانی در ذات جهان نیستند، بلکه در تعامل شکل می‌گیرند. به نظر او، با وجود اینکه توانمندی‌های مادی اهمیت دارند، اما می‌توان به شکلی «فرهنگی‌تر» در مورد مفهوم «ساختار» اندیشید و به جای تصویر بدبینانه ناشی از تمرکز بر قدرت، با «تأکید بر بعد فرهنگی ساختار» به «امکانات جدید برای تغییر» رسید. از این منظر، این ساختارهای شناختی مشترک‌اند که به‌عنوان بستر منابع مادی عمل می‌کنند و به آنها معنای لازم را برای کنش انسانی می‌دهند

1- Natural kinds

2- Social kinds

جان راگی نیز مهم‌ترین خصوصیت متمایز سازه‌انگاری را در قلمرو هستی‌شناختی می‌داند او بر آن است که سازه‌انگاری سیاست بین‌الملل را بر اساس یک هستی‌شناسی «رابطه‌ای»^۱ می‌بیند و به عوامل فکری مانند فرهنگ، هنجارها و انگاره‌ها بها می‌دهد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

نیکلاس اونف بر آن است که سازه‌انگاری «دوگانگی دکارتی ذهن و ماده» را می‌پذیرد، اما در عین حال، «مفروضه‌های تجربه‌گرایانه و واقع‌گرایانه علوم را به چالش می‌کشد». به بیان دیگر، او منزلت وجودی جهان خارج از ذهن را منکر نیست، اما بر آن است که ما نمی‌توانیم همه ویژگی‌های جهان را مستقل از گفتمان راجع به آن بشناسیم. او بر آن است که شرایط مادی نیز اهمیت دارند و نمی‌توان همه چیز را به امر ذهنی تقلیل داد. اونف با انتقاد از ونت که سازه‌انگاری را معنا محور یا معنایی^۲ می‌داند، بر آن است که سازه‌انگاری چنین نیست. (Unut, 1989: 64).

به نظر ونت، «شرایط مادی مستقل از انگاره‌ها» حداقل دو «تأثیر قوام‌بخش یا تکوینی خاص خود» را دارند: یکی «تعریف محدودیت‌های فیزیکی امکان‌پذیری» و دیگری کمک به تعریف «هزینه‌ها و سودهای سایر جریان‌ات بدیل». اما در عین حال، نباید به «شرایط گفتمانی» که به این شرایط مادی «معنا» می‌دهند، بی‌توجه بود. با این حال الکساندر ونت توانسته است «به شکلی الهام‌بخش از مناظرات میان‌رشته‌ای قدیمی‌تر با تقابل (و ترکیب) هستی‌شناختی تعیین‌های معنا محوری مقوم معانی، هویت‌ها و منافع متحول از یک‌سو و تعیین‌های مادی گرایانه‌تر از سوی دیگر فراتر رود» (Wendt, 1999: 204).

نولیبرالها و نوواقع‌گرایان در تحلیل نهایی عوامل تعیین‌کننده اصلی سیاست بین‌الملل را «توزیع توانمندپهای مادی» می‌دانند. اما به نظر ونت، آنچه وزن نسبی جنبه‌های مادی و فکری را تعیین می‌کند باید در سطح نظری و فلسفی تعیین شود، نه در سطح پژوهش تجربی. در عین حال، در هر مورد خاص انضمامی باید به وزن نسبی این دو دسته عوامل توجه داشت. به نظر ونت، تأکید نظری نو واقع‌گرایی بر مادی‌گرایی است که موجب طبیعت ساختن و شیء‌انگاری نظم اجتماعی موجود می‌شود و در نتیجه، امکانات نظم‌دهنده بدیل را حذف

1- Relational

2- Durational

می‌کند. سازه‌انگاری او با وجود تلاش برای طبیعت‌زدایی از انواع اجتماعی، نیروهای مادی را نادیده نمی‌گیرد.

سازه‌انگاران بر نقش فرهنگ در روابط بین‌الملل تأکید دارند بر این اساس بدون توجه به فرهنگ سیاسی جهانی استانداردکننده نمی‌توان ثبات بالای نظم دولتی و کاهش تنوع اشکال سیاسی را توضیح داد. در عین حال، آنها از ایدئالیسم نیز اجتناب می‌کنند و تأکید دارند که همه چیز را به زبان و گفتمان تقلیل نمی‌دهند. در اینجا است که آنها در عین دور شدن از خردگرایی نو واقع‌گرایان و نولیبرال‌ها، به پساتجددگرایان و برداشت‌های پساساختارگرایانه نیز نمی‌پیوندند و فاصله خود را با این جریان نیز حفظ می‌کنند (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۲۶).

مساله مهم دیگر هستی‌شناختی، هویت‌کنشگران است که به تعبیری در کانون رهیافت سازه‌انگاری است. هویت عبارت است از فهم‌ها و انتظارات در مورد خود که خاص نقش است. هویت‌ها به‌طور همزمان به گزینش‌های عقلانی قوام می‌دهند و این الگوهای هنجاری سیاست بین‌الملل هستند که به آنها شکل می‌دهند. هویت‌ها را نمی‌توان به شکل ماهوی، یعنی جدا از بستر اجتماعی آنها، تعریف کرد. آنها ذاتاً اموری رابطه‌ای هستند و باید به‌عنوان مجموعه‌ای از معانی تلقی شوند که یک کنشگر با در نظر گرفتن چشم‌انداز دیگران یعنی به‌عنوان یک ابره اجتماعی به خود نسبت می‌دهد. هویت‌های اجتماعی برداشت‌های خاصی از خود را در رابطه با سایر کنشگران نشان می‌دهند و از این طریق منافع خاصی تولید می‌کنند و به تصمیمات سیاست‌گذاری شکل می‌دهند. اینکه «خود» خود را دوست، رقیب یا دشمن «دیگری» بداند، تفاوت زیادی در تعامل میان آنها ایجاد خواهد کرد (Wendt, 1994: 384-396).

ونت توضیح می‌دهد که چگونه «خود» بر اساس برداشتی که از وضعیت دارد، نشانه‌ای برای دیگری می‌فرستد و «دیگری» این نشانه را بر مبنای برداشت خودش از وضعیت تفسیر می‌کند و بر اساس این تفسیر، علامتی به «خود» می‌دهد و «خود» پاسخ می‌دهد و در این تعامل است که هویت خود و دیگری به‌عنوان دوست یا دشمن یا رقیب شکل می‌گیرد. پس اعمال اجتماعی فرآیندهای علامت‌دادن، تفسیر و پاسخ‌اند که در بستر آنها شناخت مشترک خلق می‌شود و یادگیری اجتماعی رخ می‌دهد (Wendt, 1999: 330-331). کنشگران با مشارکت در معانی جمعی هویت کسب می‌کنند و این هویت به‌عنوان خصوصیت کنشگران بین‌المللی، گرایش‌های انگیزشی و رفتاری آنها را به وجود می‌آورد. به بیان دیگر، این هویت‌های متفاوت و متحول‌اند که به منافع و رفتارهای کنشگران شکل می‌دهند.

برای سازه‌انگاران سازه‌های تمدنی، عوامل فرهنگی، هویت‌های دولتی و غیره همراه با اینکه چگونه به منافع دولت‌ها و الگوهای برآیندها شکل می‌دهند مهم است. این‌ها نوعی «جهان‌بینی» ایجاد می‌کنند و بر الگوهای تعامل بین‌المللی اثر می‌گذارند. نهادهای بین‌المللی و رژیم‌های بین‌المللی، همچون رژیم‌های تسلیحاتی و حقوق بشر، هنجارهای بین‌المللی و ... کنشگران را به سمت بازتعریف منافع و حتی هویت‌هایشان سوق می‌دهند.

اگر هویت‌ها، اجتماعی و حاصل تعامل باشند می‌توانند به صورت‌های متفاوتی شکل گیرند. مشکله هویت، به بیان ونت این است که «آیا، و تحت چه شرایطی، هویت‌ها جمعی‌تر یا خود محورتر می‌شوند». به عنوان نمونه، هر چه احساس یگانگی دولتها نسبت به هم بیشتر باشد (مثلاً خود را غربی، دموکراتیک، لیبرال و ... بدانند) بیشتر به سمت رویه‌های امنیتی جمعی اشتیاق نشان می‌دهند و در نتیجه، همکاری میان آنها تقویت می‌شود و بالعکس، هر چه از هم احساس دوری بیشتری داشته باشند، روابط شان مبتنی بر خودمحوری بیشتری خواهد بود.

به این ترتیب، از نگاه سازه‌انگاران، واقعیت بین‌المللی یعنی ساختارهای بنیادین بین‌المللی، فهم دولت‌ها از خود، و رفتار عمومی دولتها را شناخت بیناذهنی، که خود وابسته به فرآیند تعامل بین‌المللی است، قوام می‌بخشد. به بیان ونت، ساختار جدا از فرآیند یعنی رویه‌های کنشگران وجود ندارد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۳۳).

سازه‌انگاران در بعد هستی‌شناختی تا حدی به موضع پسا ساختارگرایان نزدیک می‌شوند، اما آنرا در تمامیتش نمی‌پذیرند. اونف با پسا ساختارگرایان در این مورد که باید دوگانه‌سازی‌های حاکم بر اندیشه غربی را کنار گذاشت یا تغییر داد موافق است و بر آن اساس که سازه‌انگاری با برداشتی که از قوام متقابل کارگزار و ساختار یا فرد و جامعه دارد، به نوعی بر این دوگانگی‌ها فائق می‌آید. اما می‌گوید نمی‌توان سازه‌انگاری را با شالوده‌شکنی (حداقل در شکل افراطی آن) آشتی داد. هدف او «بازسازی» است، نه شالوده‌شکنی. او تأکید دارد که عمل بر ساختن یعنی قوام‌بخشی متقابل اشخاص و جامعه است که تاریخ را می‌سازد و در اینجا می‌پذیرد که «کلام‌محور» است ولی آن را تصدیق می‌کند.

به این ترتیب، به نظر می‌رسد که سازه‌انگاری در یک بعد، هستی‌شناسی دولت‌محور جریان اصلی را می‌پذیرد (یعنی کنشگران اصلی را در جامعه بین‌الملل دولتها و البته گاهی و شاید به بیانی دقیق‌تر، افراد نماینده دولتها می‌دانند). اما در مورد نگاهی که به رابطه کنشگران به عنوان کارگزار با ساختار نظام بین‌الملل دارد، رهیافتی بینابینی اتخاذ و بر قوام متقابل کارگزار

و ساختار تأکید می‌کند. از سوی دیگر، سازه‌انگاران در بررسی ساختار نیز آن را برخلاف واقع‌گرایان در ابعاد مادی خلاصه نمی‌کنند و بر بعد معنایی و زبانی ساختارها تأکید دارند و در عین حال، در اینجا نیز چهارچوب معنামحور را نمی‌پذیرند و در کنار بعد معنایی و غیرمادی، اهمیت ابعاد مادی را نیز مدنظر قرار می‌دهند.

گفتار دوم: انعطاف معرفت‌شناختی

همان‌گونه که گفتیم، در مباحث فرانتزوری، عمده‌ترین مسائل مورد توجه سازه‌انگاران هستی‌شناسی است، اما این به معنای آن نیست که مباحث معرفت‌شناختی اهمیت ندارند. البته ونت معتقد است که در مناظره سوم بیش از حد بر اهمیت موضوعات معرفت‌شناختی تأکید می‌شود: «آنچه اهمیت بیشتری دارد، این است که چه چیزی هست، نه اینکه ما چگونه می‌توانیم آن را بشناسیم». در عین حال، او می‌داند که معرفت‌شناسی پیامدهای مهمی دارد زیرا مواضع معرفت‌شناختی بر امکان طرح پرسش‌ها، روش پاسخ به آنها، و نوع شناخت تولیدی تأثیر دارند. به‌همین دلیل است که از میان سازه‌انگاران، او بیش از همه وارد مباحث معرفت‌شناختی نیز شده است. اما در سطح چگونگی شناخت، به نظر ونت، «راه میانه» در جستجوی راهی میان دو موضع تجربه‌گرایی افراطی و رد علم است. استدلال او این است که «با وجود اینکه جنبه فکری یا نقش‌انگاره‌ها در زندگی اجتماعی بشر مدلولات مهمی برای سیاست بین‌الملل دارند، اینها متضمن نفی «علم» نیستند (همان: ۳۳۵).

ونت برای توجیه موضع معرفت‌شناختی خود به فلسفه یا نظریه علم موسوم به «واقع‌گرایی علمی»^۱ متکی است. از منظر این نظریه، برخلاف فلسفه‌های تجربه‌گرا می‌توان به واحدهای نامشهودی چون ساختارها پرداخت. در اینجا او با اتکا بر آراء روی باسکار، فیلسوف واقع‌گرای علم، بر آن است که واقعیت مستقل از انسان‌ها وجود دارد، این واقعیت می‌تواند نامشهود یا مشاهده‌ناپذیر باشد، ولی جنبه فکری و معنایی واقعیت اجتماعی مانع از امکان شناخت علمی آن نمی‌شود (Wendt, 1999: 50).

به نظر رکسان دوتی این موضع ونت دچار تناقض است. او عملاً می‌بیند که نمی‌تواند (برخلاف انتظار «علم‌گرایانه») مفهوم‌بندی یا تعریف دقیقی از مفاهیم داشته باشد و نمی‌تواند مشخص کند که آیا مثلاً آنارشی ساختار است یا نهاد و به همین ترتیب، در موارد متعدد

1- Scientific Realism

برخلاف موضع علم‌گرایانه‌ای که تأکید بر نظم باثبات پدیده‌ها دارد، این نظم را در برداشت‌های خود هم ندارد، اما اینها همه نه نشانه اشکال در نظریه‌پردازی ونت، بلکه ناشی از «وضعیت پیچیده و نسبتاً بی‌شکل امور» است که ونت (بیهوده) می‌کوشد آنها را تحت برداشت «اثبات‌گرایانه» از علم قرار دهد.

ونت برخلاف کسانی که رابطه‌ای دووجهی میان دو شیوه شناخت در علوم اجتماعی برقرار می‌کنند، در عین حال که می‌کوشد اهمیت نظریه‌پردازی تکوینی را برای علوم اجتماعی نشان دهد به نظریه‌پردازی تبیینی نیز می‌پردازد و این دو را مکمل یکدیگر می‌داند به این معنا که هر یک از آنها بخشی از یک «علم کامل» را تشکیل می‌دهند ولی کارکردهای متمایزی دارند. در واقع، این دو به سؤالات متفاوتی می‌پردازند و روش‌های متفاوتی را به کار می‌گیرند اما متضمن معرفت‌شناسی‌های متفاوتی نیستند. زیرا لازمه هر دو انسجام منطقی، اتکا بر شواهدی که در اختیار عموم است، و نوعی ابطال‌پذیری است، و باید بتوان صحت و سقم آنها را بر اساس تناظر آنها با جهان احراز کرد. در اینجا است که راه ونت به شکلی بارز از راه پسااثبات‌گرایان و سازه‌انگاران دیگر جدا می‌شود. او معیارهای معرفت‌شناختی واحدی را برای تفهم و تبیین در نظر می‌گیرد و آنها را صرفاً در سطح روش از یکدیگر متمایز می‌سازد. همچنین رهیافت «این یا آن» را نسبت به این دو نفی می‌کند (Wendt, 2004: 154).

یکی از محورهای مورد توجه در معرفت‌شناسی رابطه میان علت^۱ و دلیل^۲ است. موضع سازه‌انگاران در این زمینه یک‌دست نیست. کراتوچویل دلایل را «تکوینی» می‌داند، ولی ونت دلایل را هم تکوینی و هم «علی» تلقی می‌کند. به نظر ونت، انسانها هم «به یک دلیل»^۳ عملی را انجام می‌دهند (که در این حالت دلیل دارای جنبه علی است) و هم «با یک دلیل»^۴ (که در این حالت، دلیل تکوینی است) (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۳۹).

بحث دیگری که در سطح معرفت‌شناختی مطرح می‌شود و کاملاً مرتبط با بحث دلیل و علت است، رابطه میان «فهم»^۵ و «تبیین»^۶ است. سازه‌انگاران اولیه با اشاره به اینکه معنای

-
- 1- Cause
 - 2- Reason
 - 3- For a Reason
 - 4- With a Reason
 - 5- Understanding
 - 6- Explanation

کنش‌ها را نمی‌توان به پرداختن به آنها به‌عنوان متغیرهای سنجش‌پذیری که علت رفتار هستند فهمید، بر این تأکید داشتند که مطالعه انگاره‌ها، هنجارها و سایر معانی مستلزم روش‌شناسی تفسیری است که روابط میان معانی بینادذهنی را دریابد (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۴۰).

برخی بر آن‌اند که سازه‌انگاری (خصوصاً روایت‌ونتی آن) به اندازه کافی به تفسیرگرایی توجه نداشته است. کانون هستی‌شناختی سازه‌انگاری یعنی انگاره‌ها و هنجارها اتکا بر تفسیرگرایی را ناگزیر می‌سازد. بنابراین، سازه‌انگاری باید به سمت معرفت‌شناسی تأویلی یا هرمنوتیکی حرکت کند. در هرمنوتیک نیز به فهم بینادذهنی، کل‌گرایی، توجه به زمینه‌مندی، و برداشت‌های ذهنی توجه می‌شود. اما بر خلاف تمایلات اثبات‌گرایانه کسانی چون ونت نمی‌توان در قلمرو معانی و انگاره‌ها، جدایی سوژه و ابژه یا پدیده‌های مورد بررسی را که لازمه احراز رابطه همبستگی و یا علی‌میان آنهاست تصور کرد.

یکی دیگر از مباحث معرفت‌شناختی رابطه دانش و ارزش یا فاکت و ارزش است. از نگاه علم‌گرایان، وظیفه علم توضیح واقعیت است، نه توصیه و تحقیقات علمی باید از هر نوع موضع هنجاری او ارزشی اجتناب کنند. این موضع به شدت از سوی طیف وسیعی از نظریه‌پردازان اعم از کلاسیک، انتقادی و پساساختارگرا مورد انتقاد است. گفته می‌شود نوع شناختی که از یک نظریه حاصل شود لاجرم دارای ابعاد هنجاری است مفروضه‌های هنجاری در طرح سؤال، گزینش داده‌ها، تفسیر داده‌ها و ... اهمیت دارند. بنابراین در نظریه‌پردازی باید به این ابعاد نیز توجه داشت. اگر قرار است که سازه‌انگاری از داعیه‌های اثبات‌گرایانه‌ای چون جدایی واقعیات و ارزش یا رهایی از ارزش در علوم رها شود، باید به این ابعاد نیز توجه داشته باشد. اما انتقاد بر علم‌گرایان کم‌وبیش بر طیفی وسیع از سازه‌انگاران نیز وارد است. (امینی، ۱۳۸۳: ۱۶۱).

گفتار سوم: ساختار- کارگزار

ساختارهای اجتماعی نتیجه پیامدهای خواسته و ناخواسته کنش انسانی‌اند و در عین حال، همان‌کنش‌ها یک بستر ساختاری تقلیل‌ناپذیر را مفروض می‌گیرند یا این بستر به‌عنوان یک میانجی برای آنها عمل می‌کند. خود ساختارها به‌عنوان پدیده‌هایی نسبتاً پایدار با تعامل متقابل است که خلق می‌شوند و بر اساس آنها کنشگران هویت‌ها و منافع خود را تعریف می‌کنند. ساختار جدا از فرآیند یعنی جدا از رویه‌های کنشگران وجود ندارد. در اینجا

سازه‌انگاران تا حد زیادی تحت تأثیر آراء آنتونی گیدنز و نظریه ساختاریابی^۱ او هستند (گل محمدی، ۱۳۸۵: ۱۹۹).

ونت مشکل نظریه‌های ساختاری را در نگاه هستی‌شناختی تقلیل‌گرایان (نواقع‌گرایی) و ساختارگرایانه (نظام جهانی) می‌بیند. او بر آن است که ساختارگرایی نواقع‌گرایان در بعد هستی‌شناختی در واقع ساختارگرایانه نیست، بلکه ساختار نظام بین‌الملل را با تعریف آن بر مبنای واحدهای تشکیل‌دهنده به این واحدها، یعنی دولت‌ها، تقلیل می‌دهد و بنابراین تقدم هستی‌شناختی در آن با دولت‌ها (یا کارگزاران) است. در مقابل در نگاه ساختارگرایانه نظام جهانی که در نظریه امانوئل والرشتاین دیده می‌شود، دولت‌ها هستند که نسبت به ساختار وجه ثانویه می‌یابند، زیرا این ساختار است که به آنها به‌عنوان واحد قوام می‌بخشد. در برابر این دو برداشت که هر دو یکجانبه‌نگرند، برداشت ساختاریابی قرار می‌گیرد که تقدم هستی‌شناختی را به یکی از این دو نمی‌دهد، بلکه بر قوام‌بخشی متقابل کارگزار و ساختار تأکید دارد. (مشیرزاده، ۱۳۸۳: ۱۲۷-۱۳۳).

ساختارگرایی به دلیل تلاش «علم‌گرایانه» آن برای یافتن قوانین عام حاکم بر حیات اجتماعی و همچنین جبرگرایی حاکم بر آن و نادیده گرفتن نقش انسانی مورد انتقاد است. به نظر می‌رسد که تأکید هستی‌شناختی سازه‌انگاری بر قوام متقابل کارگزار و ساختار همراه با این دغدغه معرفت‌شناختی و روش‌شناختی نیز هست که در توضیح حیات اجتماعی به هر دو عامل توجه شود. در اینجا اولویت موقت به کارگزار یا ساختار داده می‌شود. در عین حال باید توجه داشت که چون ساختار و کارگزار در سطح هستی‌شناسی مستقل از هم تعریف نمی‌شوند، علی‌القاعده نباید به دنبال رابطه علی در سطح معرفت‌شناختی میان آنها بود و در مقابل، باید به چگونگی رابطه میان آنها (و نه چرایی) پرداخت (مشیرزاده، ۱۳۸۴: ۳۴۲).

گفتار چهارم: آنارشی و نظم

در مورد آنارشی، عبارت معروف ونت که عنوان مقاله او (۱۹۹۲) است، نشان‌دهنده برداشت سازه‌انگاران از آن است: «آنارشی چیزی است که دولت‌ها از آن می‌فهمند». از دید ونت، آنارشی منطق خاص ندارد و معلول عمل یا رویه‌هایی است که ساختار خاصی از هویتها و منافع را

می‌آفرینند و نه ساختاری دیگر را (که ممکن بود آن را خلق کنند). ونت برخلاف نوواقع‌گرایانی چون والتز نمی‌پذیرد که آنارشی تنها یک منطق دارد. به نظر او «آنارشی فی‌نفسه ظرفی خالی و فاقد هر نوع منطق درونی است. در نتیجه، به بیان سینتیا وبر، «اسطوره» سازه‌انگارانه تأثیرات آنارشی را چندان قابل پیش‌بینی نمی‌داند. آنارشی نه لزوماً تعارض‌آمیز است و نه مبتنی بر همکاری.

از دید ونت، آنچه واقع‌گرایان امروزه به عنوان خودیاری و سیاست قدرت مطرح می‌کنند، حاصل رویه‌های خاصی است که ناشی از خصوصیات جوهری یا منطقی آنارشی نیست. ونت با اشاره به اینکه در گذشته در نظام اروپایی فرهنگ دودمانی همراه با مجموعه هنجارها و قواعد قوی در سطح فراملی و بین‌المللی بوده، تأکید دارد که این از ذات نظام برنمی‌خیزد بلکه پدیده‌ای نسبتاً جدید است و ناشی از گسترش برداشت مدرن از حاکمیت همراه با تأکید آن بر وابستگی به مشروعیت داخلی دولت‌هاست.

به نظر ونت، قبل از تعامل، کنشگران توانایی‌هایی دارند و مایل به حفظ خود نیز هستند، اما این به معنای آن نیست که به دنبال خودیاری خواهند رفت و دیگری را دشمن فرض می‌کنند. به عبارت دیگر هویت کنشگران را شرایط آنارشیک تعیین نمی‌کند. این تعاملات آنهاست که هویت آنها را مشخص می‌سازد و بسته به این هویت خود و دیگری است که آنارشی معنای خود را می‌یابد به بیان دیگر، در این تعاملات ممکن است نشانه‌هایی رد و بدل شوند و رویه‌هایی شکل گیرند و کنش‌هایی صورت پذیرند که به دشمنی، احساس تهدید، نداشتن امنیت و ... منجر شوند و ممکن است با دسته‌ای دیگر از نشانه‌ها، رویه‌ها و کنش‌ها دوستی، همکاری، منافع مشترک و ... شکل گیرند (Wendt, 1992: 11-19).

گفتار پنجم: نهادهای بین‌المللی و همکاری

جپرسون، ونت و کاتزنستاین بر آن هستند که از لایه‌های فرهنگی بین‌المللی مؤثر بر ماهیت دولت‌ها در طول زمان باید به نهادهای رسمی یا رژیم‌های بین‌المللی اشاره کرد. از نظر ونت، نهادها واحدهایی شناختی‌اند که مستقل از انگاره‌های کنشگران در این مورد که جهان چگونه عمل می‌کند وجود ندارند. هویت‌ها، منافع و نهادها همگی ناشی از فرآیندهای اجتماعی متعاملی‌اند که ما برای سمت دادن به رفتار خود بر آنها تکیه می‌کنیم اما از قبل داده شده و مسلم پنداشته شده نیستند و از طریق تعامل اجتماعی میان هویت‌ها شکل می‌گیرند. خود

هویتها نیز از تعامل با سایر هویتها و نهادهای جمعی اجتماعی قوام می‌یابند بنابراین، آنارشی و خودیاری یا احساس تهدید و ... قبل از تعامل دولت‌ها معنا ندارند. تنها پس از تعامل است که می‌توان از همکاری یا تعارض صحبت کرد. از اینجا می‌توان به این نتیجه رسید که خودیاری که در نظریه نوواقع‌گرا خصوصیت اصلی آنارشی محسوب می‌شود، از دید سازه‌انگاران و نت، خصوصیت ضروری آنارشی نیست. بلکه نهادی است که از طریق فرآیند توسعه پیدا می‌کند و حفظ می‌شود و بنابراین می‌تواند دگرگون گردد. ونت تأکید دارد که هویتها و شناختهای دولتها وابسته به نهادهای بین‌المللی است: «این نهادها به کنشگران دولتی به عنوان سوژه‌های حیات بین‌المللی قوام می‌بخشند، به این معنا که تعامل معنادار میان آنها را امکان‌پذیر می‌کنند» (Wendt, 1999:41-50).

سازه‌انگاران بر آن‌اند که همکاری تنها شکل تعاملات در درون جامعه دولتها نیست. در میان پاره‌ای از کنشگران، همکاری به وجه غالب تعاملات تبدیل شده است و در میان پاره‌ای نیز فراتر از آن می‌توان احساس همبستگی و هویت مشترکی را دنبال کرد. در مواردی نیز می‌توان دید که عنصر کشاکش و تعارض غالب است. بر همین مبناست که ونت مانند وایت و بول بر آن است که عناصری از واقع‌گرایی، آرمان‌گرایی و خردگرایی در روابط بین‌الملل وجود دارد و امکان غلبه هر سه مدل در نظام بین‌الملل هست (Wendt, 1994:109-114).

گفتار ششم: تحول در نظام بین‌الملل

موضع سازه‌انگاری در مورد تغییر در وهله نخست، همان‌گونه که هاف می‌گوید، «لادری» است، یعنی می‌تواند بگوید که تغییر چرا و چگونه رخ می‌دهد و یا چرا تغییرات در سطح وسیع رخ نمی‌دهند، اما خود را مقید به یک دیدگاه طرفدار یا مخالف تغییر نمی‌سازد. اما این نگاه به تغییر لاجرم بر اساس توجه به تغییرات در رویه‌ها، قواعد و هویت هاست. به نظر ونت این رویه‌ها هستند که ساختار خاصی از هویتها و منافع را می‌آفرینند و شکل می‌دهند و نه ساختاری دیگر را از دید او، برخلاف نظر والتز، خودیاری و سیاست قدرت نهاد هستند و نه خصوصیات جوهری آنارشی.

ونت بر آن است که سرشت نظام در کل یا آنچه او «فرهنگ» روابط بین‌الملل می‌نامد، می‌تواند سه حالت داشته باشند: فرهنگ هابزی، لاکمی و کانتی که به رفتار دولت‌ها ساختار می‌بخشند. گذار از فرهنگ لاکمی (همراه با موازنه قدرت، رقابت امنیتی و جنگ‌های محدود) به

فرهنگ کانتی (همراه با امنیت دسته‌جمعی و حل و فصل اختلافات از طریق غیرخشونت‌بار) را مشاهده می‌کند و بر آن است که گرایش‌های رفتاری این دو کاملاً متفاوت است. تأکید او بر این است که گرایش‌های رفتاری در سطح نظام را نمی‌توان به شکل گزاره‌های عام و جهان‌شمول بیان کرد: اگر رفتار گروه بزرگی از دولت‌ها مبتنی بر رقیب انگاشتن یکدیگر باشد، نظام جنبه لاکمی پیدا می‌کند و اگر گروه بزرگی از دولت‌ها یکدیگر را به‌عنوان دوست تلقی کنند، فرهنگ حاکم بر نظام کانتی خواهد شد (Wendt, 2004: 79-84).

گفتار هفتم: مطالعات امنیتی و سازه‌انگاری

سازه‌انگاران سرچشمه امنیت و ناامنی را در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات می‌دانند و معتقدند هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد میزان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش بیشتری می‌یابد و دولت‌ها بیشتر به سوی خودیاری و خودمحوری حرکت می‌نمایند. اما چنانچه بتوان ساختاری از دانش مشترک ایجاد نمود، آنگاه می‌توانیم کشورها را به سوی جامعه امنیتی صلح‌آمیزتری رهنمون نماییم. بنابراین امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد، بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد.

سازه‌انگاران معتقد هستند هنجارها، بازیگران و واکنش‌های معنادار را از طریق قرار دادن آنها در نقش‌ها و محیط‌های اجتماعی به وجود می‌آورند. علاوه بر این هنجارها از طریق تعریف آنچه مناسب است (مقررات اجتماعی معین) و آنچه مؤثر است (قوانین معین علم) کنش‌ها را تنظیم می‌نماید. در این چارچوب سازه‌انگاران به بررسی ساختار اجتماعی کنش می‌پردازند و به دنبال آن هستند که هنجارها در شرایط مختلف زمانی و مکانی چگونه عمل می‌نمایند، به گونه‌ای که برخی از اعمال را امکان‌پذیر و برخی دیگر را ناممکن می‌سازند. آنان به نقش هویت در شکل‌گیری کنش اهمیت بسیاری می‌دهند و معتقدند، هویت‌ها در نوع، شکل و میزان موفقیت کنش‌ها ایفای نقش می‌نمایند.

سازه‌انگاران معتقدند، آنچه بازیگران و بازی را در سیاست جهانی شکل می‌دهد ایده‌ها هستند و ایده‌هایی که هنجاری شده باشد نه تنها بازیگران را محدود می‌نماید بلکه بازیگران را به وجود آورده و واکنش را امکان‌پذیر می‌نماید. مثلاً قوانین بین‌المللی نه تنها اقدام مشروع دولت‌ها را تعریف می‌کند، بلکه به دولت‌ها مشروعیت می‌بخشد و به آنها امکان می‌دهد تا به

طریقی رفتار کنند که برای دیگر بازیگران بین‌المللی معنادار باشند. آنها همچنین معتقد هستند هنجارها، صرفاً ایده‌هایی نیستند که در ذهن ما وجود دارند، بلکه عقاید مشترکی هستند که در دنیای واقعی و در معنایی که آنها به چیزهای مادی می‌دهند و رویه‌هایی که ایجاد می‌نمایند نیز وجود دارند.

مطالعات امنیتی سازه‌انگاری مربوط به نویسندگانی مانند ایمانوئل آدلر، مایکل بارت، پیتز کاتزشتاین و الکساندر ونت می‌باشد. مطالعات امنیتی سازه‌انگاران به دو فرضیه عمده ی بنا شده است اول: آنکه ساختارهای اساسی سیاست بین‌الملل ساخته و پرداخته ساختارهای اجتماعی است و دوم: آنکه تغییر تفکر در خصوص روابط بین‌الملل می‌تواند منجر به تغییر وضعیت امنیت بین‌الملل و بهبود آن گردد. این بدان معناست که چنانچه تفکر ما تغییر نماید وضعیت امنیتی نیز تغییر خواهد کرد. مطالعات امنیتی سازه‌انگاران در حد فاصل پوزیتیویست‌ها و پست پوزیتیویست‌ها قرار دارد.

سازه‌انگاران معتقدند، جهان مادی و عینی همانطور که واقع‌گرایان می‌گویند به عمل انسان و نحوه تعاملات او شکل و صورت می‌دهد ولی همین جهان مادی و عینی از ناحیه عمل انسان و تعاملات او تأثیر می‌پذیرد. بنابراین سازه‌انگاران معتقد به تأثیر و تأثر متقابل جهان مادی و انسان هستند (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۸۵).

بر همین اساس آنها معتقدند برای درک روابط بین‌الملل بنیان مادی وجود دارد ولی آنچه اهمیت دارد، ساخت و پرداخت امر مادی در امر اندیشه‌ای است لذا روابط بین‌الملل ترجیحاً اجتماعی است تا صرفاً مادی و در همین راستا، عوامل اندیشه‌ای تأثیر قاطع و تعیین‌کننده بر روندها و نتایج پدیده‌ها دارند، اما به‌رحال این عوامل اندیشه‌ای نیز تأیید به جهان مادی هستند یعنی در چارچوب مادی قابل تعریف می‌باشند. رویکرد سازه‌انگاران نشان می‌دهد هنجارها به‌عنوان انتظارات جمعی، اقدام به تعیین اعتبار و به رسمیت شناختن هویت بازیگران نموده و بدین ترتیب آنها را به وجود می‌آورند.

سازه‌انگاران در روابط بین‌الملل در چهار اصل عقیده مشترک دارند؛ نخست: اینکه سازه‌انگاران معتقدند بازیگران و ساختارها به‌صورت متقابل ساخته می‌شوند تعاملات بازیگران، ساختارهای بین‌المللی را شکل می‌دهد و این ساختارها رفتار بازیگران را تعیین می‌کنند؛ دوم: آنان معتقدند هویت و منافع، متغیرهایی درونی هستند، هویت‌ها بصورت مستمر از طریق تعامل بازیگران ساخته می‌شود و منافع از هویت‌های خاص سرچشمه می‌گیرد؛ سوم: سازه‌انگاران

قدرت را صرفاً در عوامل مادی خلاصه نمی‌نمایند و بر قدرت ایده‌ها و اندیشه‌ها نیز تأکید دارند؛ چهارم: سازه انگاران به ارائه چارچوب مختص به خود برای تشریح تغییرات بین‌المللی همت گمارده‌اند.

سازه انگاران امیدوارند با وارد کردن ساختارها، بازیگران، هویت، منافع، اندیشه‌ها در عرصه بازی بتوانند تغییرات مهم ایجاد شده در الگوی رفتاری را تشریح نمایند حتی زمانی که توزیع همچنان دست نخورده و بدون تغییر باقی مانده باشد.

الف) دانش و مساله امنیت

سازه انگاران ساختارهای اجتماعی را ساخته و پرداخته عواملی چون دانش مشترک، منابع مادی و عملکردها می‌دانند و از آنجا که در نظر آنها امور اندیشه‌ای تأثیری قاطع و تعیین‌کننده بر روندها و نتیجه پدیده‌ها دارند، لذا دانش دارایی جایگاهی مهمتری می‌باشد. به گونه‌ای که سایر موارد تحت تأثیر آن قرار دارند.

سازه انگاران سرچشمه ناامنی و امنیت در نحوه تفکر بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، خصوصاً منافع و تهدیدات می‌دانند و معتقدند هر اندازه ادراکات و منطق متقابل بازیگران نسبت به پدیده‌ها و موضوعات، نامتجانس‌تر و متناقض‌تر باشد چندان بی‌اعتمادی میان آنان افزایش بیشتری می‌یابد و دولت‌ها بیشتر بسوی خودیاری و خود محوری حرکت می‌نمایند اما چنانچه بتوان ساختاری از دانش مشترک ایجاد نمود آنگاه می‌توانیم کشورها را بسوی جامعه‌ی امنیتی صلح آمیزتری رهنمون نمائیم. بنابراین امنیت بیش از آنکه بر عوامل مادی قدرت متکی باشد بر میزان فهم و درک مشترک بازیگران از یکدیگر قرار دارد (عباسی اشلقی، ۱۳۸۳: ۵۲۵-۵۴۹).

ب) هنجارها و مساله امنیت

سازه انگاران نسبت به تأثیر هنجارها بر روری روابط بین‌الملل دغدغه دارند، آنها هنجارها را عقاید میان موضوعی^۱ درباره جهان طبیعی و جهان اجتماعی می‌دانند که بازیگران، موقعیت‌ها و احتمالات مربوط به اقدامات آنان را تعریف می‌نماید. هنجارها از این جهت میان موضوعی محسوب می‌شوند که عقایدی هستند که ریشه در رویه‌های اجتماعی داشته و از طریق آنان بازتولید می‌شوند.

1- Inter Subjective

هنجارها، بازیگران و کنش‌های معنادار را از طریق قرار دادن آنها در نقش‌ها و محیط اجتماعی بوجود می‌آورد. علاوه بر این هنجارها از طریق تعریف آنچه مناسب است (مقررات اجتماعی معین) و آنچه موثر است (قوانین معین علم) کنش‌ها را تنظیم می‌نماید در این چارچوب سازه‌انگاران به بررسی ساختارهای اجتماعی کنش می‌پردازند و به دنبال آن هستند که هنجارها در شرایط مختلف زمانی و مکانی چگونه عمل می‌نمایند به گونه‌ای که برخی از اعمال را امکان‌پذیر و برخی را ناممکن می‌سازند. آنان به نقش هویت در شکل‌گیری کنش اهمیت بسیاری می‌دهند و معتقدند هویت در نوع، شکل و میزان موقعیت کنش‌ها ایفای نقش می‌نماید (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۲۴).

سازه‌انگاران همچنین با طرح مساله ایده‌ها و به دنبال آن هنجارها و هویت به این نتیجه می‌رسند که رفتار دولت تابع آنچه که فکر می‌کند و مناسب تشخیص می‌دهد، می‌باشد و نه آنچه قدرت انجام آن را دارند. این نگرش آنها را به سوی تبیین وضعیت امنیتی و تشخیص کنش امنیتی و شاید یافتن راه‌حلهایی برای بهبود وضعیت امنیتی رهنمون می‌سازد. به همین جهت آنها به مطالعه تأثیر هنجارها بر امنیت کشورها تمرکز دارند و در این میان به بررسی رابطه علی میان هنجارها و واکنش دولت‌ها نیز می‌پردازند. سازه‌انگاران معتقد هستند، هنجارها از قدرت یکسانی برخوردار نیستند، در حالی که سنجش قدرت هنجارها در تبیین و تفسیر وضعیت امنیتی حائز اهمیت بسیاری است.

سازه‌انگاران تعدادی روش‌ها را برای سنجش قدرت هنجارها برگزیده‌اند. جفری ولگرو سه معیار را برای سنجش قدرت هنجارها مطرح می‌نماید که عبارتند از: ۱) آنها تا چه حد تدوین شده‌اند (مشخص بودن هنجارها)؛ ۲) چه مدت موثر بوده‌اند و تا چه حد در برابر چالش‌ها دوام آورده‌اند (تداوم هنجارها)؛ ۳) و در گفتمان مورد نظر تا چه حد مورد قبول واقع شده‌اند (میزان تطابق هنجارها).

بر این اساس می‌توان گفت، یک هنجار زمانی بیشترین تأثیر را دارد که به روشنی بیان شده، قویاً تثبیت شده و عمدتاً مورد حمایت واقع شده باشد. لذا چنانچه هنجاری حد بالایی از این وضعیت‌های سه‌گانه را دارا باشد، گفته می‌شود که یک هنجار قدرتمند است.

تأثیر هنجار صرفاً از طریق تدوین معیارهای عمومی برای سنجش قدرت هنجار میسر نمی‌باشد، زیرا این روش نمی‌تواند مشخص کند کدام هنجار در میان هنجارهای متعددی که بر رفتار بازیگران تأثیرگذار است بیشترین تأثیر را دارد. در این میان یکی از راه‌کارهایی که مورد

تأیید سازه‌انگاران نیز می‌باشد بکارگیری روش تحلیل روند است که از طریق آن مشخص می‌شود که هنجارها از چه مدت قبل بصورت مستمر وجود داشته‌اند بر این اساس می‌توان با استفاده از معیارهای سه‌گانه یک خط مبنای تقریبی برای قدرت هنجار ترسیم کرد و سپس از طریق تحلیل روند، تأثیر هنجارها را در موارد خاص بررسی نمود (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۱۹۱).

ج) هویت و مفهوم اجتماع امنیتی

این مفهوم از دو عنصر (اجتماع) و (امنیت) تشکیل شده است. در حال حاضر مفهوم اجتماع در ادبیات جامعه‌شناسی در دو معنا بکار می‌رود یکی در معنای قلمرو و سرزمین و دیگری در معنایی متفاوت با آن. در معنای اول تأکید بر روی قلمرو مشترک است، در حالی که در معنای متفاوت با آن تأکید بر روی پیوندهای مشترک و حس تعلق است. در شکل ناب، جوهره‌ی اصلی اجتماع قابل تأویل به علقه اجتماعی، تعهدات مشترک و نسبتاً پایدار بین کنشگران با پشتوانه تعاملاتی گرم استوار است و از جهت انواع به اجتماعات طبیعی، سیاسی، اقتصادی و اخلاقی قابل تقسیم می‌باشند.

دو عنصر «ارتباطات و تعهد» معیارهای ضروری شکل‌گیری یک اجتماع از جمله اجتماع امنیتی می‌باشد و اتفاقاً دویچ با وجود آنکه در دوران ماقبل شکل‌گیری این مفهوم می‌زیسته اما بر آن تأکید داشته است وی در جایی، «اجتماع امنیتی را، اجتماع گروهی از مردم بر محوری واحد براساس اطمینان متقابل می‌دانند که با یکدیگر نزاع نمی‌نمایند و اختلافات خود را از طریق گفتگو و به طرق مسالمت آمیز حل و فصل می‌نمایند» (همان: ۱۹۱-۱۹۲).

طرح مفهوم اجتماع و ترکیب آن با امنیت به‌منظور صلح‌سازی و جلوگیری از ناامنی در رهیافت سازانگاران حاکی از مخالفت آنان با ایده‌ای ماتریالیستی است که مبتنی بر معیار ساختار و عناصر مادی می‌باشد. سازه‌انگاران معتقدند هنجارها، فهم مشترکی هستند که هویت و منافع بازیگران را به وجود می‌آورند. وجود و نفوذ هنجارها به آن معنا است که عوامل و محیط با هم در کنش و واکنش هستند. بنابراین روابط بین‌الملل مشروط به جامعه است.

این رویکرد نشان می‌دهد که از نظر سازه‌انگاران امنیت در عرصه بین‌الملل صرفاً در همان جا و بدون ارتباط با جامعه شکل نخواهد گرفت. لذا با طرح مفهوم اجتماع خود تلاش دارند تا موضوع امنیت را در محل شکل‌گیری و میدان ظهور و بروز ایده‌های ناامنی دنبال نمایند.

مفهوم «امنیت» در رویکرد سازه انگاران در تشکیل اجتماع امنیتی با مفهوم امنیت در مطالعات امنیتی ماتریالیستی دارای تفاوت‌هایی است. اول آنکه آنان امنیت را در چارچوب مضیق، محور نظامی مردود می‌دانند و اظهار می‌دارند چنانچه یک اجتماع امنیتی در درون خود دچار جنگ باشد، نمی‌توان آن را یک اجتماع امنیتی نامید این تأکید نشان می‌دهد که برای سازه انگاران صرفاً امنیت نظامی و به بیان دیگر مصون بودن از تهدیدات خارجی ملاک نمی‌باشد، بلکه امنیت در داخل اجتماع و در دیگر ابعاد و سطوح گسترده‌تری نیز مد نظر است. دوم آنکه سازه انگاران تحصیل امنیت را از طریق موازنه قوا و بازدارندگی نامناسب می‌دانند، در حالی که به مساله اطمینان، اعتماد و همکاری برای تحصیل امنیت تأکید دارند. اصرار این رویکرد به تحصیل امنیت نیز ناشی از اعتقاد آنان به بستر اجتماعی امنیت می‌باشد (راسخی، ۱۳۷۶: ۱۶۲).

دویدج به اختصار تهدید نظامی بیرونی را علت تأسیس یک اجتماع امنیتی می‌داند. البته وی در خصوص آثار تهدید خارجی بر اجتماع امنیتی دو پهلو صحبت می‌کند. اثرات مثبت (تهدید خارجی) در بهترین حالت گذرا هستند و فشار خارجی ممکن است حتی مانع از فرایند ایجاد جامعه شده و یا سرعت آن را کاهش دهد. اندیشه ورزان جدید معتقد هستند، اجتماعات امنیتی بیشتر بر روی «درون» تمرکز داشته و توجه کمتری به روابط با محیط بیرونی دارند. البته اجتماع امنیتی نمی‌تواند از تأثیرات محیط بیرونی در امان باشد ولی به نوبه خود می‌تواند بروی محیط بیرونی نیز تأثیر گذارد.

مساله «درون» و «بیرون» در اجتماعات امنیتی نه مبتنی بر مرزهای جغرافیایی، بلکه بر اساس هویت‌ها، ارزش‌ها و در مجموع مناطق شناخت نگر قرار دارد. در این میان تأکید بر درون توسط اندیشه ورزان معاصر به معنای آن است که اهداف امنیتی این اجتماعات بیشتر بر اساس معیارها و مسائل درونی ساخته می‌شود تا بیرونی.

هدف دیگر اجتماع امنیتی مبتنی بر مقوم‌سازی صلح و به معنای دیگر ایجاد و یا توسعه بسترها و زمینه‌های تقویت صلح می‌باشد، بنابراین اهداف امنیتی آنان در مآورای صلح منفی و یا جلوگیری از جنگ قرار دارد. زیرا شرایط شکل‌گیری یک اجتماع امنیتی، موجود بودن شرط فقدان تمایل اعضاء به جنگ می‌باشد و آنچه از این به بعد قرار می‌گیرد در چارچوب اهداف چنین اجتماعی جای می‌گیرد (عبدالله خانی، ۱۳۸۲: ۱۹۹).

د) فرهنگ و مساله امنیت

نظریه‌های فرهنگی به عوامل وابسته به ایده‌ها توجه دارند و مسئله امنیتی را بر اساس عوامل فرهنگی تبیین و تشریح می‌نمایند. در مجموع چهار نوع نظریه فرهنگی در تشریح و تبیین مسائل امنیتی وجود دارد که شامل؛ رویکرد سازمانی؛ سیاسی؛ استراتژیک و جهانی می‌شود (افتخاری، ۱۳۷۹: ۲۷-۶۸).

جفری لگرو^۱، معتقد است ارتش‌ها، فرهنگ‌های سازمانی متفاوتی دارند که آنها را به سوی اتخاذ روش‌های جنگی متفاوتی رهنمون می‌سازد. این دیدگاه مبتنی بر تأثیر فرهنگ هر سازمان بر استراتژی‌های نظامی متخذه است. پیتر کاتزنشتاین^۲، نوبورو اوکاوارا^۳ و توماس برگر^۳ بر این باورند که گرایش‌های سیاسی محلی در خصوص استفاده از نیروهای نظامی حتی بین کشورهای که از جهت بین‌المللی دارای وضعیت مشابهی هستند نیز به نحو چشمگیری متفاوت است.

تمامی گرایش‌های فرهنگی توجه خود را بر مواردی قرار داده‌اند که نشان می‌دهد، علائق مادی مربوط به منافع کشورها نمی‌تواند توضیح مناسبی برای یک انتخاب استراتژیک باشد. نظریه‌های فرهنگی در مسئله امنیت معتقد هستند متغیرهای مادی و ساختاری در تبیین رفتار استراتژیک کشورها نقش و اهمیتی ثانویه دارد.

نظریه‌های فرهنگی در عرصه مطالعات امنیتی از دو موج عبور کرده و در حال حاضر در موج سوم به سر می‌برند. موج اول، همزمان با جنگ دوم جهانی آغاز گردید و نقش مهمی در شکل گرفتن برآورد عمومی آمریکایی‌ها در خصوص دشمن‌شناسی در دوران جنگ دوم جهانی داشت. اما این موج بلافاصله پس از پایان جنگ دوم و اوج‌گیری تکنولوژی هسته‌ای و خلق سلاح‌های هسته‌ای فروکش نمود و کاملاً به حاشیه رانده شد. زیرا تسلیحات هسته‌ای چنان مخرب بودند که تفاوت‌های فرهنگی و کلاً مسائل فرهنگی راتا حد بسیار زیادی نامربوط جلوه می‌داد و به جای آن نظریه‌های استراتژیک در صدور اولویت اول قرار گرفت. موج دوم نظریه‌های فرهنگی در مطالعات امنیتی در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی شکل گرفت و به اوج رسید و دو کشور آمریکا و شوروی را به‌عنوان دو ابرقدرت از جهت امنیتی با استفاده از

1- Jeffery Legro
2- Noburo Okawara
3- Thomas Berger

نظریه‌های فرهنگی مورد توجه قرار داد. این موج از مطالعات بخشی از آن بر رویکرد سازمانی استوار بود. موج سوم نقش فرهنگ در تحلیل مساله امنیت پس از پایان جنگ سرد پدیدار گشت. این موج در جستجوی توضیحات فرهنگی برای رفتار حکومت‌ها در نظام بین‌الملل بوده است. اما در این راه با چند مشکل اساسی روبرو گشت؛ اول تعریف قابل قبول از فرهنگ تا جایی که بتواند قابلیت تبیین‌کنندگی به خود بگیرد.

مساله دیگر یگانگی و قابل‌تعمیم بودن متغیرهای فرهنگی ذی‌مدخل در مطالعات امنیتی است، که البته نظریه‌پردازان فرهنگی در مطالعات امنیتی از پاسخ کامل به آن عاجز مانده‌اند. با این وجود در دوران موج سوم ما با نظریه برخورد تمدن‌های هانتینگتون در تحلیل و پیش‌بینی رفتار دولت‌ها و مسائل امنیتی جهان امروز مواجه هستیم که قابلیت‌های خود را نشان داده است. اما به هر حال این نظریه‌ها، قابلیت تعمیم‌یافتگی آن در زمان‌ها و مکان‌های متفاوت، محدود است.

گفتار هشتم: معماهای امنیتی و راهکارهای سازه‌انگاران

سازه‌انگاران در مطالعات امنیتی تلاش می‌کنند تا در خصوص چهار دسته از معماها یا مسائل امنیتی توضیحات قابل درکی ارائه داده و نقش این رهیافت را در حل این معضلات امنیتی نشان دهند.

رنالیست‌های سنتی معتقد هستند، دولت‌ها به وسیله قدرت متوازن می‌شوند، اما استفن والت به عنوان یک نورنالیسم بیان می‌دارد که در حقیقت، دولت‌ها بر علیه تهدیدات متحد می‌شوند و به بیان دیگر آنها بر علیه قدرت تهدیدکننده متوازن می‌شوند. رنالیست‌ها در اینکه دولت‌ها چگونه می‌توانند قدرت دشمن را تخمین بزنند، توانا هستند اما تئوری آنها نحوه درک دولت‌ها از نیت خصمانه در برابر نیت دوستانه را نشان نمی‌دهد و قادر به تبیین آن نیست. در حالی که سازه‌انگاران برای این وضعیت مفهوم هویت را مطرح می‌نمایند. توضیح سازه‌انگاران هویت، در نحوه شکل‌گیری تهدیدات و تشکیل اتحادها، قدرت تبیین‌کنندگی خوبی دارد. سازه‌انگاران معتقد هستند هویت‌ها با فراهم آوردن معنا، تردیدها را کاهش می‌دهند، همچنین با دادن توانایی به یک کشور برای شناخت دشمنان خود، می‌تواند تردیدها را جای نامنی قطعی بنشانند.

معمایی که واقع‌گرایی طرح می‌کند، تنگنای امنیتی است که به وسیله تردیدی که دولت‌ها در هنگام ارزیابی نیت دیگران با آن مواجه می‌شوند، بروز می‌نماید. الکساندر ونت، معتقد است مساله غامض امنیت یا تنگنای امنیتی ساختاری است، اجتماعی که متشکل از ادراکات متقابل و فعالانه می‌باشد و بر اساس آن کشورها آنقدر نسبت به یکدیگر اعتمادشان را از دست می‌دهند که در خصوص مقاصد یکدیگر بدترین فرض‌ها را در نظر می‌گیرند. لذا منافع ملی را در چارچوب فرهنگ خودیاری تعریف می‌نمایند. سازه‌انگاران مفهوم «هنجار» را در مقابل مساله غامض امنیت مطرح می‌نمایند. آنان می‌گویند: هنجارها می‌توانند توضیح دهند که چگونه روابط بین دولتی در معرض تنگنای امنیتی قرار نمی‌گیرد.

سازه‌انگاران علاوه بر توضیح در خصوص دو معمای امنیتی مذکور که از سوی رئالیست‌ها مطرح گردیده بود، خود دو مساله امنیتی دیگر را نیز مطرح و به آن پاسخ می‌دهند. اولین مساله، نبود جنگ میان لیبرال دموکراسی‌ها است، در حالی که طرفداران صلح دموکراتیک سازه‌انگار نیستند، اما سازه‌انگاران معتقدند دموکراسی‌های لیبرال به این علت با یکدیگر نمی‌جنگند که هنجارهای مصالحه و همکاری مانع از تعارض منافع آنها می‌شود (دهقانی فیروزآبادی، ۱۳۸۸: ۲۳۵).

دومین معمای سازه‌انگاران، الگویی هم‌شکل توسعه نظامی جهانی است. سازه‌انگاران بیان می‌دارند ارتش‌های سراسر دنیا در راستای خطوط کاملاً مشابهی سازمان یافته‌اند، به طور مثال، تمام آنها دارای نیروی زمینی، هوایی و دریایی می‌باشند و اصل سازمان‌دهنده آنها به حداکثر رساندن قدرت نظامی از طریق بهره‌برداری از تکنولوژی است.

سازه‌انگاران پیشنهاد می‌نمایند که کشورهای در حال توسعه به جای تبعیت از توسعه نظامی هم‌شکل و تقلید از ارتش‌های مدرن به شکلی از نظامی‌گری که به نیروهای انسانی متکی است و با یک ارتش مردمی و تکنولوژی سطح پایین کار می‌نماید، روی آورند، زیرا این نوع ارتش بهتر از ارتش‌های مدرن با تهدیدات این دسته از کشورها که عمدتاً ناآرامی‌های داخلی می‌باشد، منطبق خواهد شد (عبدالله‌خانی، ۱۳۸۲: ۲۱۰-۲۱۱).

نتیجه‌گیری

باز تعریف مفاهیم بنیادین علوم، نتیجه درک روش شناختی از وجود امکان و پیشرفت نسبتاً منطقی و دگرگونی ساختارمند این علوم است و پرسش از تحلیل، ناظر بر همین انگاره

تحول‌پذیر می‌باشد. امروزه پیوند بین سطوح مختلف مطالعات امنیتی، نشانه‌ی این است که گفتمان‌های جدیدی با مطالعه سنت‌های گذشته ایجاد شده و به نظر می‌رسد با نگاه ویژه به این گفتمان‌ها، می‌توان دریافت که سطوح تحلیل جدید، دارای بنیان‌ها و مفاهیم متفاوتی نسبت به گذشته هستند.

این در حالی است که معمای قدرت - امنیت پیچیده‌تر شده و بازیگران جدید عرصه ساختار سیاسی به مثابه ظرفیت‌های درون و برون حاکمیتی، نقش انکارناپذیری در بیشینه و کمینه ضریب امنیت دولت‌ها یافته‌اند. اکنون رویکرد امنیت یک مفهوم توسعه یافته است و رشد تکنولوژی ارتباطی از یک سو و عدم تقارن در تولید اطلاعات و ابزار ارتباطی از سوی دیگر باعث گسترش مرزهای مبدأ و حذف و کمرنگی مرزهای هدف شده است. در این راستا این تحول تنها دلیل پیدایش رویکردهای جدید نبوده بلکه سه دلیل بر این امر می‌توان ذکر کرد: **نخست:** تغییراتی در عرصه سیاست‌های جهانی بوجود آمد، که شکل‌گیری رویکردهای جدید را با اهمیت ساخته است؛ **دوم:** تحولات گسترده‌ای در عرصه رشته‌های دانشگاهی شکل گرفته که این تغییرات در عرصه علوم اجتماعی و فلسفه علم صورت‌بندی می‌شود و عمدتاً فرضیات متدولوژیک پوزیتیویسم را مورد حمله قرار می‌دهد؛ **سوم:** در عرصه بین‌الملل، سیطره و تفوق رئالیسم به وسیله ظهور مجدد رقیب اصلی و تاریخی آن، لیبرالیسم در شکل نهاد‌گرایی نئولیبرال مورد چالش قرار گرفته است.

رهیافت‌ها و رویکردهای جدیدی که در آغاز هزاره جدید در عرصه سیاست‌های جهانی در حال مطرح شدن هستند، نشانگر واکنش و پویایی رهیافت پست پوزیتیویستی در قالب نظریه‌های سازنده در مقابل رهیافت پوزیتیویستی می‌باشد. چرا که فرضیه بنیادین پوزیتیویسم به دلیل تحولات در علوم اجتماعی و فلسفه تضعیف شده است و انگاره‌های جدید شبه پارادیمی پست پوزیتیویستی، جایگزین رویکردهای قبلی قرار گرفته که در این ساختار جدید مفهوم امنیت به مثابه یک مفهوم شناور از قابلیت تغییر و تفسیر محتوایی نرم افزاری برخوردار شده است.

سازه‌انگاران به‌عنوان یکی از رهیافت‌های شبه پارادیمی پست پوزیتیویستی امنیت را مفهومی مطلق ولایت‌غیر نمی‌دانند، بلکه بالعکس امنیت بر پایه اشتراکی از برداشت‌های بین‌الذهانی شکل گرفته و توسعه یافته می‌دانند. از سوی دیگر گسترش رویکرد نرم‌افزاری به مقوله

امنیت موجب شده تا سازه انگاران در کنار تأکید بر ابزارهای فیزیکی ایجاد امنیت مانند دستاوردهای ملموس و خارجی بر عوامل روانی و فرهنگی مانند اعتماد، انسجام، توافق بر پایه‌ای از ارزش‌ها و هنجارهای اجتماعی و بین‌الذهانی بدنبال ایجاد امنیت در سطح جامعه می‌باشند.

فهرست منابع

الف) منابع فارسی

- افتخاری، اصغر (۱۳۷۹). «امنیت در حال گذار: تحول معنای امنیت در قرن ۲۱»، فصلنامه مطالعات راهبردی، شماره ۹، پاییز.
- امینی، آرمین (۱۳۸۳). «تحلیل روابط ایران- اتحادیه اروپا از منظر سازه گرائی»، فصلنامه تخصصی علوم سیاسی، دانشگاه آزاد اسلامی واحد کرج، پیش‌شماره یکم.
- خبیری، کابک (۱۳۷۸). *گفتمان سازنده گرایي در روابط بین‌الملل؛ گفتمان تحلیل گفتمانی*. تهران: انتشارات فرهنگ گفتمان.
- دهقانی فیروزآبادی، سیدجلالدین (۱۳۸۸). «امنیت بین‌الملل»، *مطالعات راهبردی*، پاییز.
- راسخی، هوشنگ (۱۳۷۶). «سازنده گرایي در سیاست جهانی»، *مجله سیاست خارجی*، سال ۱۱، شماره ۴، زمستان.
- عباسی اشلفی، مجید (۱۳۸۳). «تحلیل امنیت در پارادایم های حاکم بر روابط بین‌الملل»، فصلنامه *مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره ۳، پاییز.
- عبدالله خانی، علی (۱۳۸۲). *نظریه های امنیت*. تهران: ابرار معاصر.
- فلاحی، علی (۱۳۸۰). «سازنده گرایي در سیاست خارجی»، فصلنامه *راهبرد*، پاییز.
- قوام، عبدالعلی (۱۳۸۴). *روابط بین‌الملل؛ نظریه‌ها و رویکردها*. تهران: سمت.
- کازمی، علی اصغر (۱۳۸۰). *جهانی شدن فرهنگ و سیاست*. تهران: نشر قومس.
- گل محمدی، احمد (۱۳۸۵). *درآمدی انتقادی بر تحلیل سیاسی*. تهران: نشر نی.
- مشیرزاده، حمیرا (۱۳۸۳). «سازه انگاری به عنوان فرا نظریه روابط بین‌الملل»، *مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی*، شماره ۶۵، ۱۳۸۳.
- _____ (۱۳۸۴). *تحول در نظریه‌های روابط بین‌الملل*. تهران: سمت.

(ب) منابع انگلیسی

- Unut, Nicholas (1989). **A World of Our Making: Rules and Rule in Social Theory and International Relations**. Columbia: University of South Carolina
- Ruggie, J.G. (1998). **Constructing the World Polity: Essays on International Institutionalization**. London & New York, Rutledge.
- Wendt, Alexander (1992). "Anarchy is What States Make of It: the Social Construction of Power Politics", **International Organization**. Vol. 46, No. 2.
- Wendt, Alexander (1999). **Social Theory of International Politics**. Cambridge: Cambridge University Press.
- Wendt, Alexander (2004). "The State as Person in International Theory", **Review of International Studies**, Vol. 30.
- Waltz, Keneth (1979). **Theory of International Politics**. New York: Random House.

